

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده لاجرح
موضوع جزئی: قلمرو قاعده _ جهت اول: حرج شخصی یا نوعی _
مصادف با: ۹ شعبان ۱۴۴۳
ادله شخصی بودن حرج و نوعی بودن آن _ بررسی ادله _ حق در مسئله جلسه: ۳۹

﴿اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْعَالَمِيْنَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِيْنَ وَاللّٰعْنَ عَلَى اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِيْنَ﴾

خلاصه جلسه گذشته

در مورد قلمرو قاعده لاجرح گفتیم جهات شش گانه ای باید مورد بررسی قرار گیرد. جهت اول از این جهات، درباره شخصی بودن یا نوعی بودن حرج است. جلسه گذشته بعد از بیان معنای حرج شخصی و نوعی و ثمره ای که این دو مبنا دارند و نیز اقوال، رسیدیم به اینکه ببینیم مقتضای تحقیق چیست، آیا لاجرح، حرج های شخصی را رفع می کند یا حرج های نوعی را. عرض کردیم دو دیدگاه وجود دارد، برخی معتقدند لاجرح فقط حرج شخصی را نفی می کند، شاید مشهور این عقیده را دارند که لاجرح، حرج نوعی را رفع می کند.

عمده این است که ادله طرفین را ببینیم چیست و اینکه حق در این مسئله کدام است.

آنهایی که می گویند ملاک حرج نوعی است، به برخی آیات و روایات استناد کرده اند و آنهایی هم که ملاک را حرج شخصی می دانند به همین آیات و روایات تمسک کرده اند.

ادله شخصی بودن حرج

اول باید دید کسانی که قائل اند ملاک در اینجا حرج شخصی است دلیلشان چیست. چند دلیل در اینجا ذکر شده:

دلیل اول

دلیل اول این است که آیات و روایات اقتضا می کنند حرج شخصی باشد و آن ها حرج شخصی را نفی می کنند. البته خیلی توضیح ندادند، اما من ناچارم برای اینکه این مسئله تبیین شود مروری اجمالی به این ادله داشته باشم. در آیات اگر حکمی نفی شده، علت آن «ما جَعَلَ عَلَیْكُمْ فِی الدِّیْنِ مِنْ حَرْجٍ» ذکر شده و همین که حرج علت نفی حکم دانسته شده، اقتضا می کند حرج شخصی ملاک باشد نه حرج نوعی. اگر علت نفی حکم حرج باشد، این ظهور در این دارد که ملاک حرج شخصی است.

مثلا در سوره حج آمده: «وَجَاهِدُوا فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَیْكُمْ فِی الدِّیْنِ مِنْ حَرْجٍ». در مورد این آیه احتمالاتی داده شده بود، لکن از آنجا که جنبه عمومیت و تعلیل دارد، دلالت می کند بر اینکه حرج هر جا محقق شد، حکم کنار می رود. طبیعتا در جایی که حرج محقق نشده، وجهی برای نفی حکم نیست. پس این آیه چون علت را حرج قرار داده، ظهور در حرج شخصی دارد. اگر بگوییم خداوند در دین حرج قرار نداده، آیا در مورد کسانی که حرجی

۱. سوره حج، آیه ۷۸.

برایشان نیست، می‌توانیم بگوییم حکم حرجی نفی شده؟ «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»، یعنی بر شما تکلیفی که حرج ایجاد کند، جعل نشده و این ظهور در حرج شخصی دارد.

در آیه دیگر هم مطلب چنین است: «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ». در اینجا هم احتمالاتی ذکر شد. این آیه هم ظاهرا در این است که خداوند برای شما هیچ حکم حرجی قرار نداده و لذا هر جا که حرج محقق شود، از دید شارع حکمش منتفی است. این هم ظهور در حرج شخصی دارد.

برخی آیات دیگر مانند: «لا يكلف الله نفسا الا وسعها»، و «ربنا و لا تحمل علينا اصرا» و یا آیه «ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به»، گفتیم که بعضی دلالت دارد و بعضی ندارد. اما هر یک از این‌ها که ظهور در این دارد که علت نفی حکم وجود حرج است، واقعش این است که مسئله را دائر مدار حرج شخصی می‌کند، چون بر طبق آن ممکن نیست جایی حرج نباشد اما حکم نفی شود.

اگر هم بگویید که این به حسب نوع در نظر گرفته شده که مثلا اگر یک تکلیفی برای نوع حرجی شد، علت می‌شود برای نفی حکم. هر چند در حد امکان می‌توان آن را پذیرفت. اما وقتی بحث از تکلیف است و تکلیف هم به مکلفین مربوط می‌شود، چگونه ممکن است مکلفی که در فشار و ضیق نیست و حرجی برای او وجود ندارد بگوییم حکم منتفی است. در روایات هم مطلب از این قرار است. ما چند طایفه روایات داشتیم.

در بسیاری از این روایات مسئله نفی حکم معلل شده به «ما جعل علیکم فی الدین من حرج». در باب طهارات ثلاث، وضو، غسل، تیمم که طایفه اول روایات را تشکیل می‌داد، عمدتا نفی حکم معلل شد به عدم جعل حرج در دین و این اقتضا می‌کند که هر کجا که حرج تحقق دارد، حکم منتفی باشد. و هر کجا که حرج منتفی است، حکم ثابت شود. این چیزی است که از سایر روایات هم استفاده می‌شود. طایفه دوم، سوم، چهارم و پنجم روایات هم نوعا اینچنین است. در اکثر آن‌ها این تعلیل بیان شده. لذا هر جا که نفی حکم مستند شده به وجود حرج، ظهور در حرج شخصی دارد.

فقط باید به یک نکته توجه کرد، در برخی ادله می‌بینیم «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»، یا «لا یرید بکم العسر» جنبه تعلیل ندارد، بلکه جنبه حکمت دارد. در این موارد نمی‌توانیم استفاده کنیم که این حرج، حرج شخصی است. اگر جایی حرج به عنوان حکمت باشد، یعنی حکمت نفی حکم وجود حرج باشد، ممکن است عوامل دیگر هم در آن دخالت داشته باشد. در این موارد می‌توان گفت حرج شخصی ملاک نیست.

بررسی دلیل اول

در آیه «و من كان مریضا أو علی سفر فعدة من أيام آخر یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر». علت عدم وجوب روزه در حال مرض یا سفر، این است که شما در مشقت و سختی نیافتید، خداوند از شما عسر را نخواسته، بلکه «یرید الله بکم الیسر». اگر علیت اقتضا می‌کند که حرج شخصی منظور باشد، پس باید در مورد روزه در حال بیماری و سفر هم

۱. سوره مائده، آیه ۶.

بگوییم ملاک حرج شخصی است. در حالی که اینطور نیست. یعنی حتی کسی که از روزه در سفر هم برایش حرجی پیش نیاید روزه بر او واجب نیست. چون روزه در سفر نوعاً برای مسافرین موجب حرج و مشقت است. ولی چه بسا بعضی می‌توانند سفر بروند و روزه گرفتن برای آن‌ها مشقتی هم نداشته باشد. در باب نفی وجوب صوم از مسافر می‌توانیم بگوییم در اینجا حرج شخصی ملاک نیست، بلکه حرج نوعی ملاک است. از یک طرف «لایرید بکم العسر» کأن جنبه تعلیل دارد برای نفی وجوب صوم در سفر و گفتیم لازمه اش این است که حرج شخصی ملاک باشد. از طرف دیگر این حکم روزه که برداشته شده بر اساس حرج نوعی است و حرج شخصی در اینجا ملاک نیست. پس در اینجا یا باید دست از آن مبنا برداریم و بگوییم اینکه هر جا که علیت باشد پس حرج شخصی ملاک است، کنار می‌رود یا قائل به تفصیل شویم یعنی در مواردی حرج شخصی ملاک باشد و در مواردی هم حرج نوعی ملاک باشد.

به هر حال دلیل اولی که این آقایان اقامه کردند مبنی بر اینکه که اگر حرج علت نفی حکم باشد، ظهور در حرج شخصی دارد و اگر حکمت باشد، ظهور در حرج شخصی ندارد، شاید نتوان آن را پذیرفت.

پس یک مشکل این است که بین علت بودن حرج برای نفی حکم با شخصی بودن حرج ملازمه نیست همانطور که بین حکمت بودن حرج برای نفی حکم و نوعی بودن حرج، ملازمه نیست. در روایات هم مسئله از همین قرار است.

دلیل دوم

دلیل دوم این است که حرج نوعی انضباط بردار نیست. حرج شخصی کاملاً ضابطه دارد. بالاخره هر کسی می‌تواند خودش بفهمد که آیا این حرجی بر او ایجاد می‌کند یا خیر. اینکه اگر بخواهد فلان کار را انجام دهد مستلزم حرج هست یا خیر قابل تشخیص است. اما وقتی حرج نوعی می‌شود، واقعا تعیین ضابطه برایش مشکل است و ما نمی‌توانیم چیزی که ضابطه‌مند نیست را به عنوان معیار قرار دهیم برای نفی حکم و بگوییم هر کجا برای نوع انسان‌ها حرجی پیش بیاید، این حکم برداشته می‌شود. پس قرار دادن حرج نوعی به عنوان ملاک مستلزم هرج و مرج و عدم انضباط است و لذا اینکه بخواهد حرج نوعی ملاک باشد منتفی است.

بررسی دلیل دوم

این هم شاید قابل خدشه باشد. اگر مسئله عدم انضباط را بخواهیم مطرح کنیم، حرج شخصی هم به نوعی دچار بی انضباطی و هرج و مرج است، چون وقتی حرج شخصی شود ملاک باشد هر کسی ممکن است چیزی را حرجی بداند ولی دیگران حرجی ندانند. این بی انضباطی که در حرج نوعی ممکن است پیش بیاید، در حرج شخصی هم پیش می‌آید. البته یک نکته مهمی در مورد حرج شخصی وجود دارد که در پایان عرض می‌کنم که ملاک حرج شخصی چیست، اما اینکه مستدل می‌گوید موجب بی انضباطی می‌شود، عرض ما این است که این بی انضباطی در مورد حرج شخصی هم ممکن است پیش بیاید.

دلیل سوم

ما یک عناوینی داریم که موجب می‌شوند احکامی نفی شوند. مانند اضطرار، اکراه، عدم آگاهی (مواردی که در حدیث رفع ذکر شده). یکی از این موارد حرج است، این‌ها عناوینی هستند که ظهور در شخصی بودن دارند، یعنی وقتی اضطرار مبیح محذور می‌شود و انسان می‌تواند اکل میته کند، معلوم است که اضطرار شخصی منظور است. اینطور نیست که اگر فرضاً برای نوع مردم اضطرار به اکل میته پیدا شود اما این شخص مضطر به اکل میته نشود، بگوییم او هم می‌تواند اکل میته کند، معلوم است که منظور اضطرار شخصی است. در باب استطاعت وقتی قرآن میفرماید: «لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً»، عنوان استطاعت مربوط به شخص است و استطاعت شخصی ملاک است نه استطاعت به حسب نوع. عنوان ضرر هم اینچنین است و همینطور سایر عناوین. حرج هم اینچنین است. این‌ها عناوینی هستند که مانند هم هستند و هر یک موجب ثبوت یک حکم ثانوی می‌شوند.

سوال:

استاد: این معلوم است که حرج یک عنوان ثانوی است. ولی ممکن است در بعضی مواقع بگوییم اینطور نیست. مثلاً وضو در حالت عادی برای نماز واجب است. اگر کسی به آب دسترسی نداشته باشد باید تیمم کند به جای وضو. در اینجا گفته اند که حکم وجوب تیمم، یک حکم اولی اضطراری و حکم ثانوی نیست، اما عناوینی مانند اضطرار، ضرورت، مصلحت و... عناوینی هستند که به عنوان ثانوی شناخته می‌شوند. حرج هم همینطور است.

بررسی دلیل سوم

در مورد این دلیل هم شاید بتوان گفت عمومیت ندارد که در همه جا ظهور در حرج شخصی داشته باشد. چه بسا در مواردی ما از ادله خلاف این را استفاده کنیم. ممکن است بگوییم قاعده اقتضا می‌کند که در این‌ها شخصی بودن لحاظ شود، اما ممکن است که برخی ادله این مطلب را نرسانند. مانند آیه ای که در مورد روزه گفتیم: «و من كان مريضاً أو على سفر فعدة من أيام أخر»، قرینه ای بر خلاف آن است و «لا یزید بكم العسر»، عسر شخصی که نیست، بلکه می‌خواهد بگوید طبع سفر این اقتضا را دارد که نوع مردم را در سختی و مشقت قرار دهد. لذا در سفر برداشته شده. پس خود این عناوین همه جا ظهور در شخصی بودن ندارند.

تقریباً سه دلیل برای حرج شخصی ذکر شد و ملاحظه فرمودید که این سه دلیل هیچکدام نمی‌تواند اثبات کند که ملاک و مدار حرج شخصی است. یعنی حرج در صورتی نفی می‌شود که شخصی باشد، این از این ادله قابل استفاده نیست.

دلیل نوعی بودن حرج

برخی نیز با استناد به برخی ادله خواستند بگویند که ملاک فقط حرج نوعی است. آنان آیه «و من كان مريضاً أو على سفر فعدة من أيام أخر» را شاهد گرفتند بر اینکه حرج نوعی ملاک است، چون مسلماً سفر برای برخی افراد مستلزم حرج نیست. اما مع ذلک خداوند میفرماید «لا یزید بكم العسر» و وجوب روزه را به اعتبار اینکه برای نوع حرج ایجاد می‌کند نفی می‌کند. لذا حرج نوعی منظور است.

بررسی دلیل

قبلا گفتیم ممکن است در این مورد به خصوص اینچنین باشد، اما کلیت را اثبات نمی‌کند، یعنی نمیخواهد بگوید که هر جا حرج نوعی بود برداشته می‌شود. خیر، در برخی موارد ممکن است به ملاحظه نوع حکم نفی شود، در برخی موارد هم به ملاحظه شخص.

حق در مسئله

پس نه به یک معنا ادله قائلین به شخصی بودن حرج می‌تواند به نحو کلی اثبات کند که حرج شخصی ملاک است، و نه دلیلی که برای اثبات نوعی بودن حرج ذکر شده می‌تواند اثبات کند که حرج نوعی ملاک است.

نتیجه این است که بگوییم به حسب موارد فرق می‌کند. آنچه که از ادله استفاده می‌شود علیت حرج برای نفی حکم است. حرج در هر کجا تحقق پیدا کند می‌توان آن را علت نفی حکم قرار داد. اما اینکه این حرج، حرج نوعی باشد یا شخصی، این به استظهار از ادله بر میگردد. به عبارت دیگر، آنچه که علت برای نفی حکم قرار گرفته مطلق الحرج است. حرج حکم را منتفی می‌کند، لکن در مواردی حرج شخصی علت نفی حکم است، در مواردی هم حرج نوعی علت نفی حکم است و این از لسان دلیل یا برخی قرائن ولو قرائن خارجی استفاده می‌شود. از همین آیه فقها استفاده کردند که اینجا حرج نوعی ملاک است، عسر نوعی منظور است. وقتی عسر نوعی پیش آمد، وجوب صوم برداشته می‌شود، اما در برخی موارد میبینیم که از ادله اینچنین استفاده نکردند.

از برخی روایات هم استفاده می‌شود حرج نوعی ملاک است، مانند روایت ابوصیر که دلالت می‌کند بر اینکه آب کر منفل نمی‌شود. دلیلی که برای عدم انفعال ماء کر ذکر کرده، عموم آیه «و ما جعل علیکم فی الدین من حرج» است.

ولی آیا واقعا می‌توان گفت در تمام این موارد حرج شخصی ملاک است و حکم دایر مدار حرج شخصی است؟ مثلا کسی که بر روی دستش پارچه بسته، ممکن است وضو برای او هیچ مشقتی هم نداشته باشد، ولی آیا می‌توان گفت این شخص حتما باید وضو بگیرد؟

واقع این است که برخی از این ادله ظاهرش این است که حرج نوعی موجب نفی حکم می‌شود و در برخی ادله ظاهر این است که حرج شخصی. آن‌ها هم که ملاک را حرج نوعی می‌دانند، نوعا به واسطه تعلیل به «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»، چنین نتیجه ای گرفتند، در حالی که معلوم است اغلب مردم گرفتار حرج می‌شوند نه همه مردم. ولی با این حال نمی‌توانیم بگوییم ملاک حرج نوعی است و حرج شخصی کنار می‌رود.

پس واقع این است که مطلق الحرج به عنوان علت ذکر شده، منتهی در بعضی از موارد حرج نوعی ملاک است و در بعضی موارد حرج شخصی.

این بحث تتمه ای دارد که انشاءالله در جلسه آینده ذکر خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»